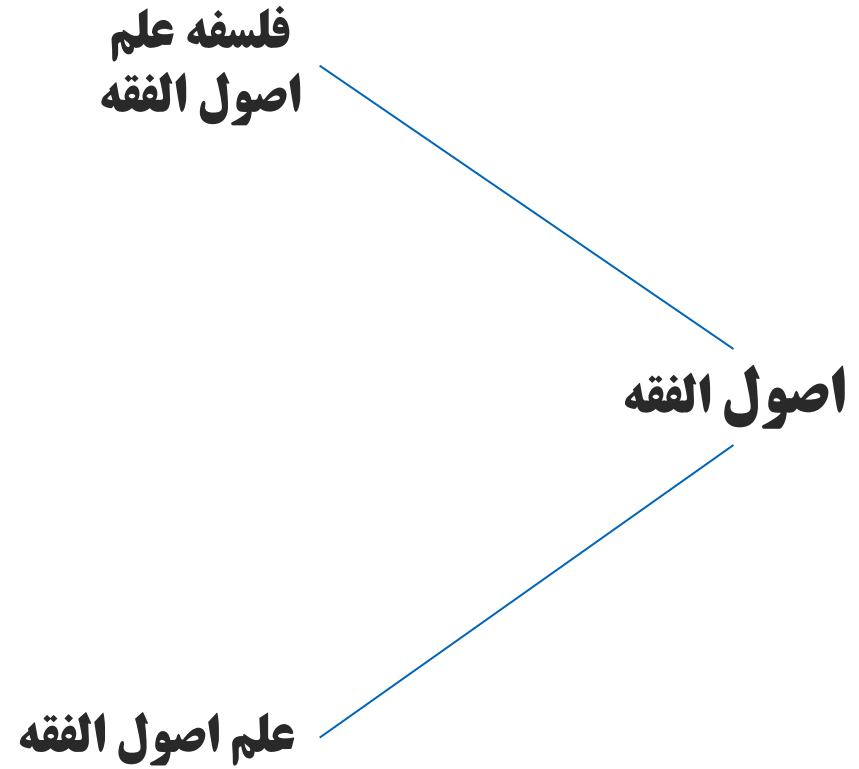


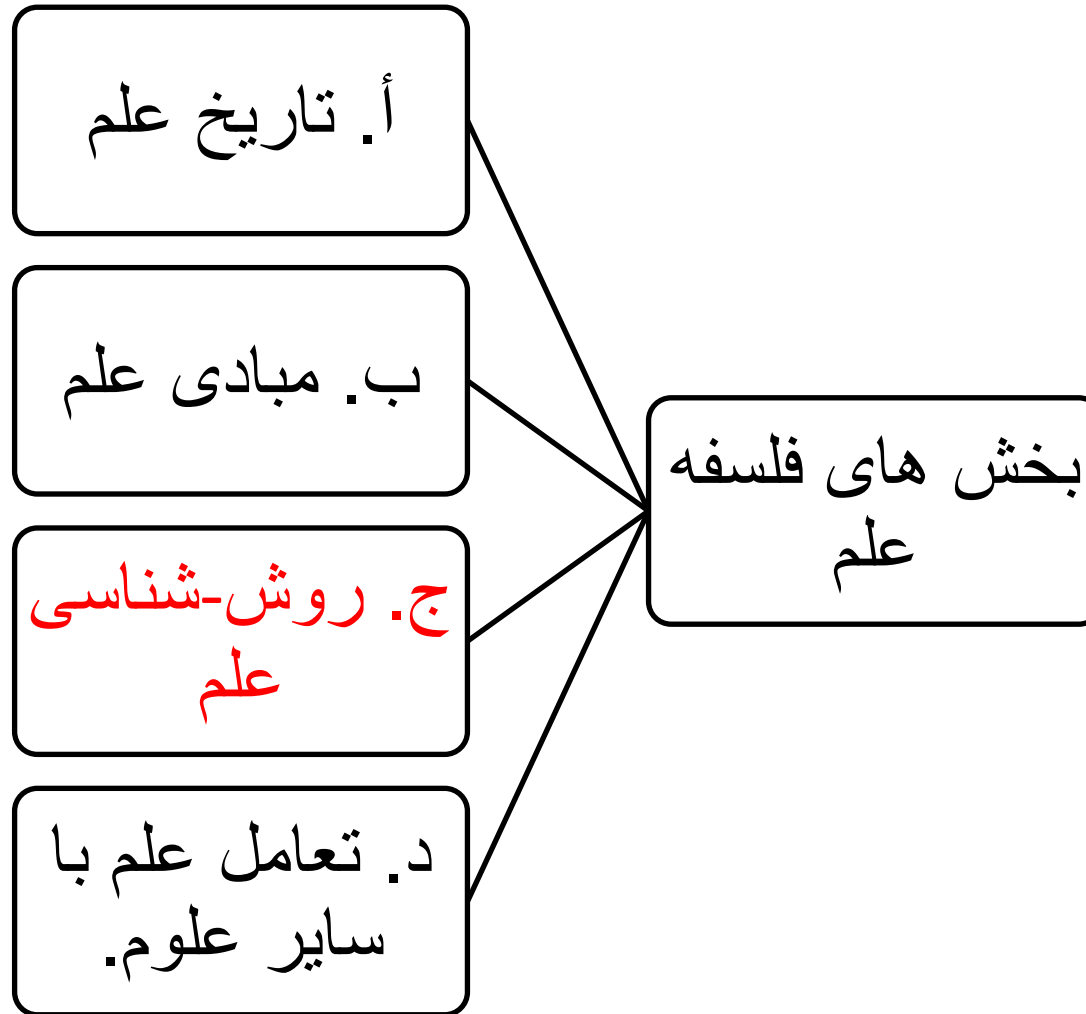
علم أصول الفقه

٧

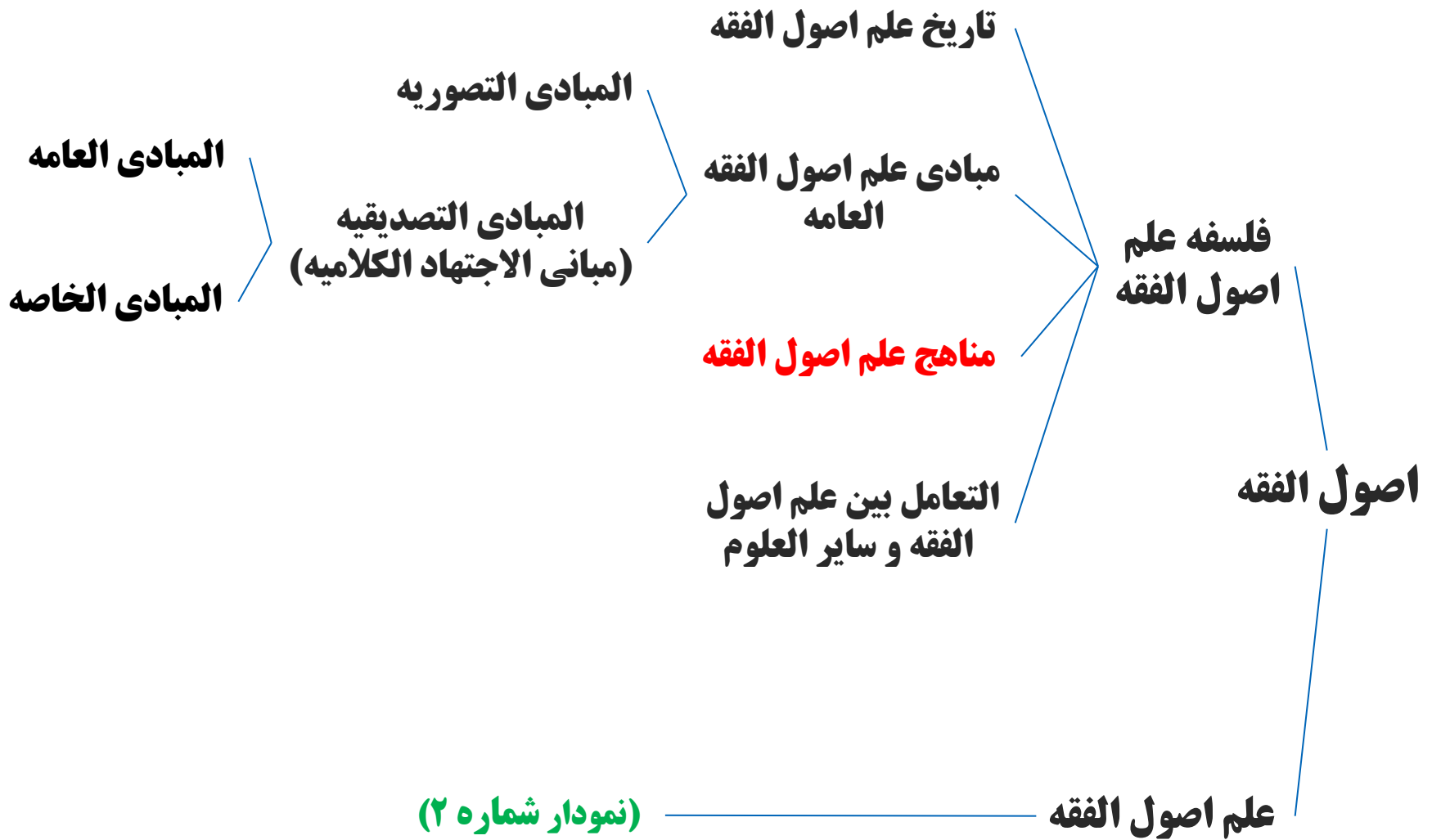
٩٢-٩-٢٠ روش شناسی

دراسات الاستاذ:
مهدي الهادي الطهراني





(نمودار شماره ۱)



(نمودار شماره ۲)

علم أصول الفقه

روش شناسی
بخشی از
فلسفه‌ی یک
علم

روش
چیست؟

تعریف دوری

روش، مسیر
حرکت است.

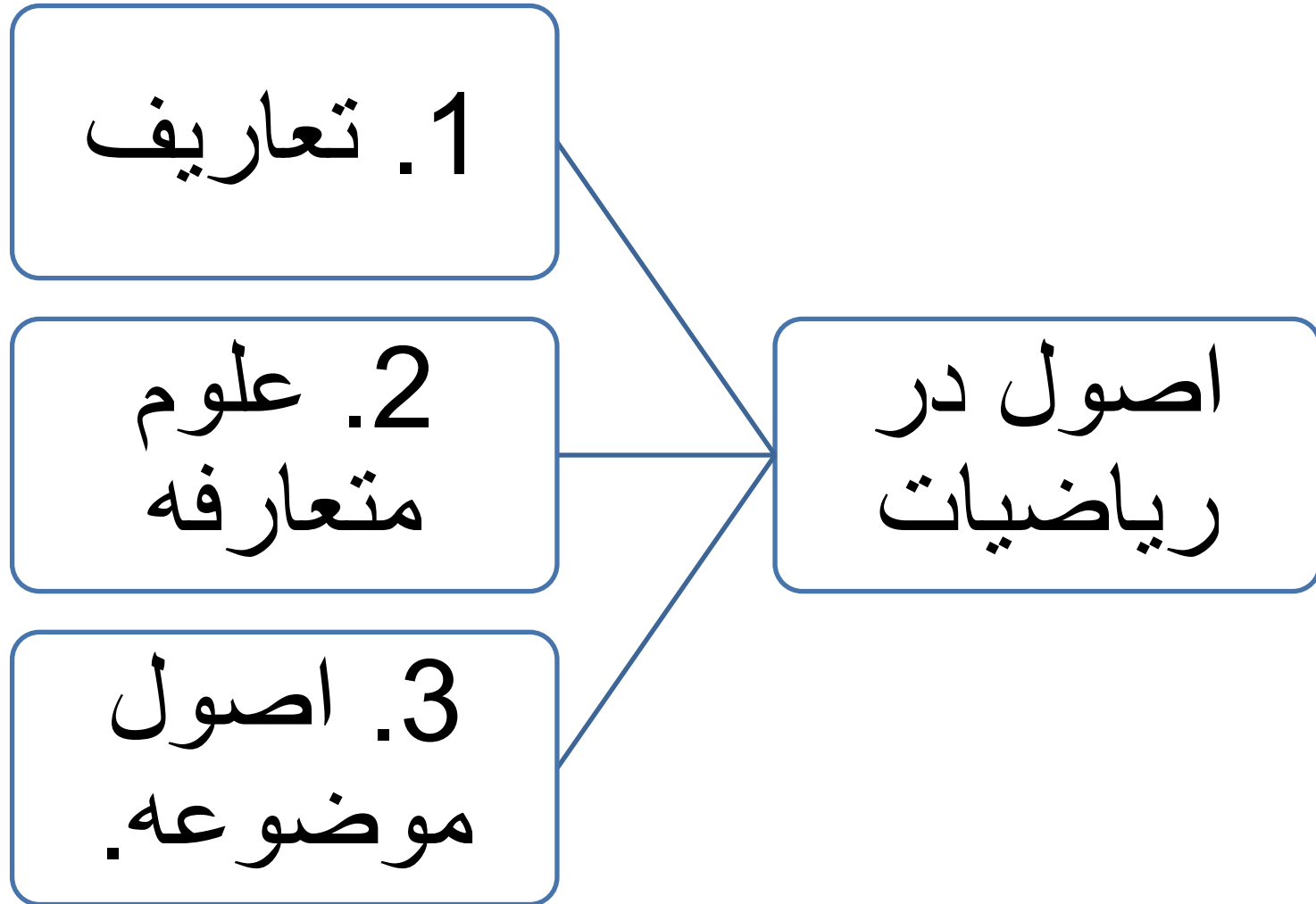
مسیرهای
همگون را
یک روش
تلقی می‌کنیم.

بین منطق و
متدلوژی چه نسبتی
برقرار است؟

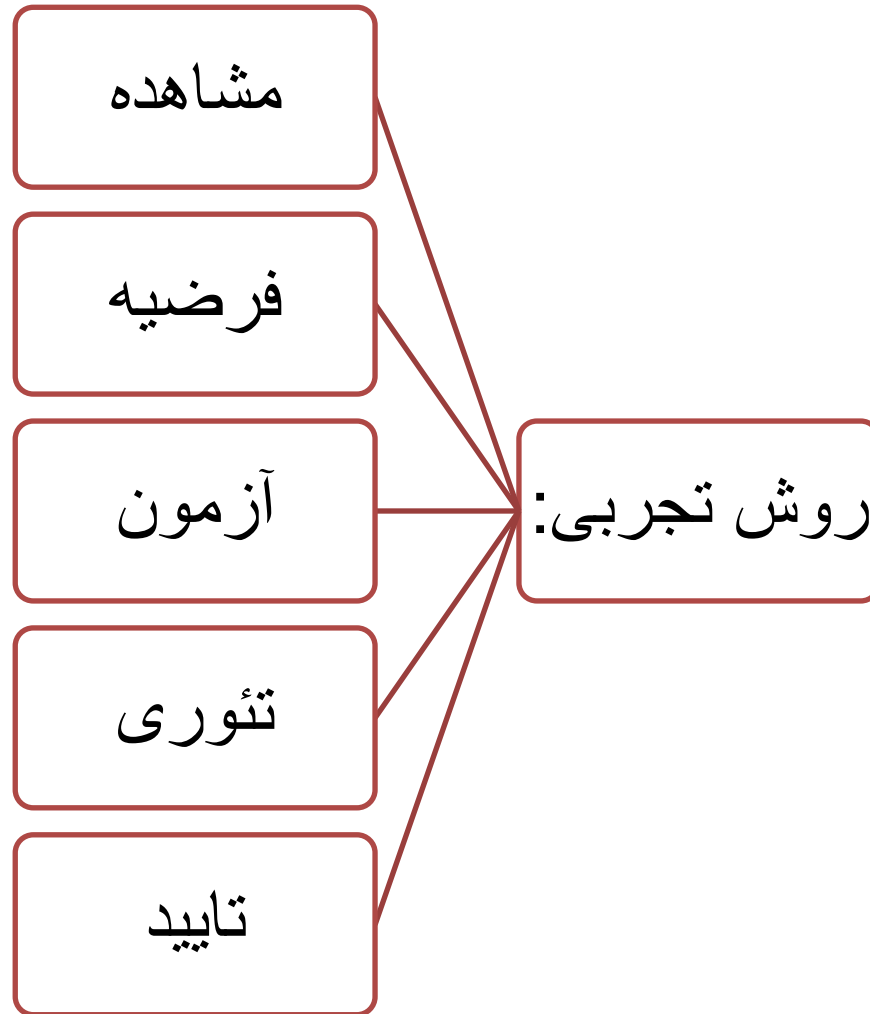
منطق از فکر بحث
می‌کند و متدلوژی از
متد و روش که همان
مسیر فکر است.

منطق و متدلوژی،
دو نگاه هستند به
یک چیز.

- آیا روش جامعی که همه‌ی علوم را در برگیرد، وجود دارد؟
- روش ریاضیات عبارت است از وضع چند اصل در آغاز، سپس استنتاج یک سلسله قضایا از این اصول و بعد ادامه‌ی این مسیر از طریق استنتاج قضایای دیگر مبتنی بر این اصول.



روش در علوم طبیعی



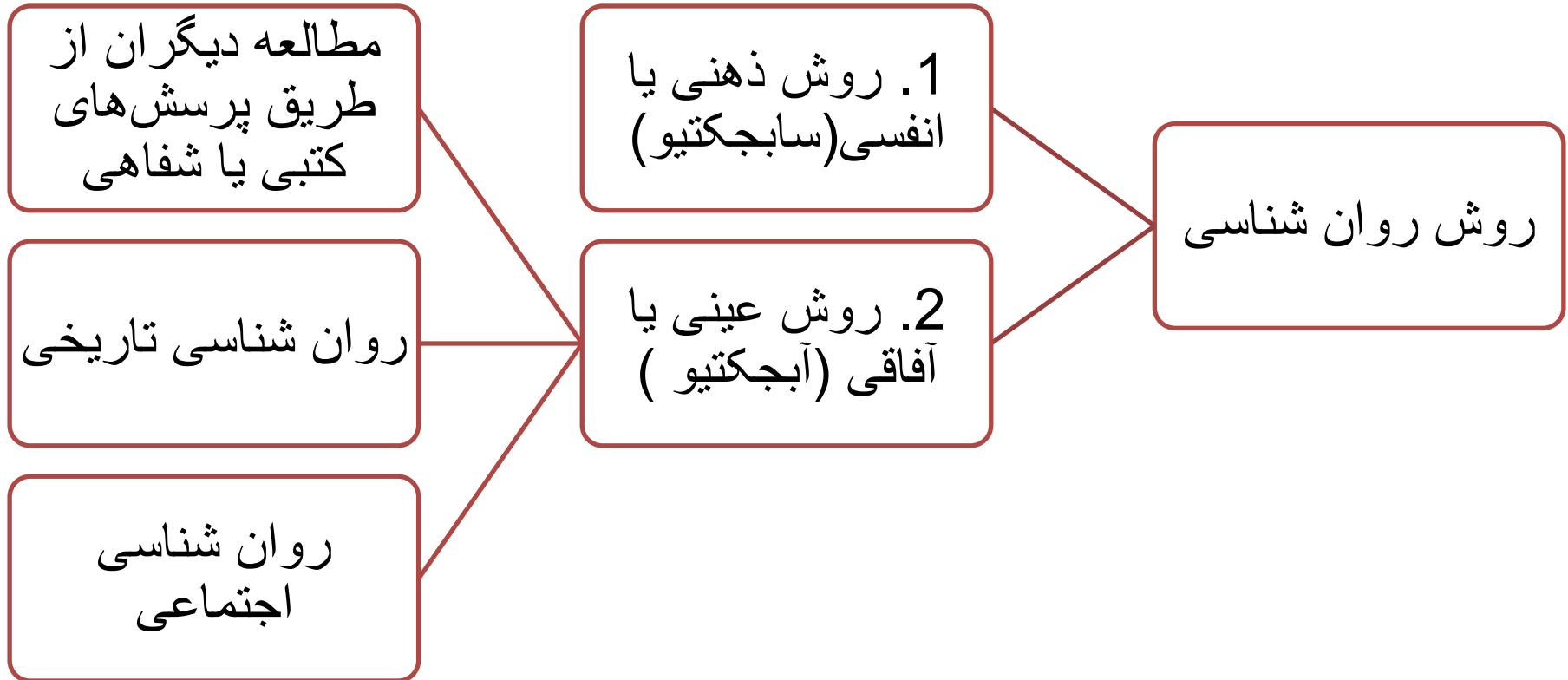
روش در روان شناسی

1. روش ذهنی یا
انفسی (ساجکتیو)

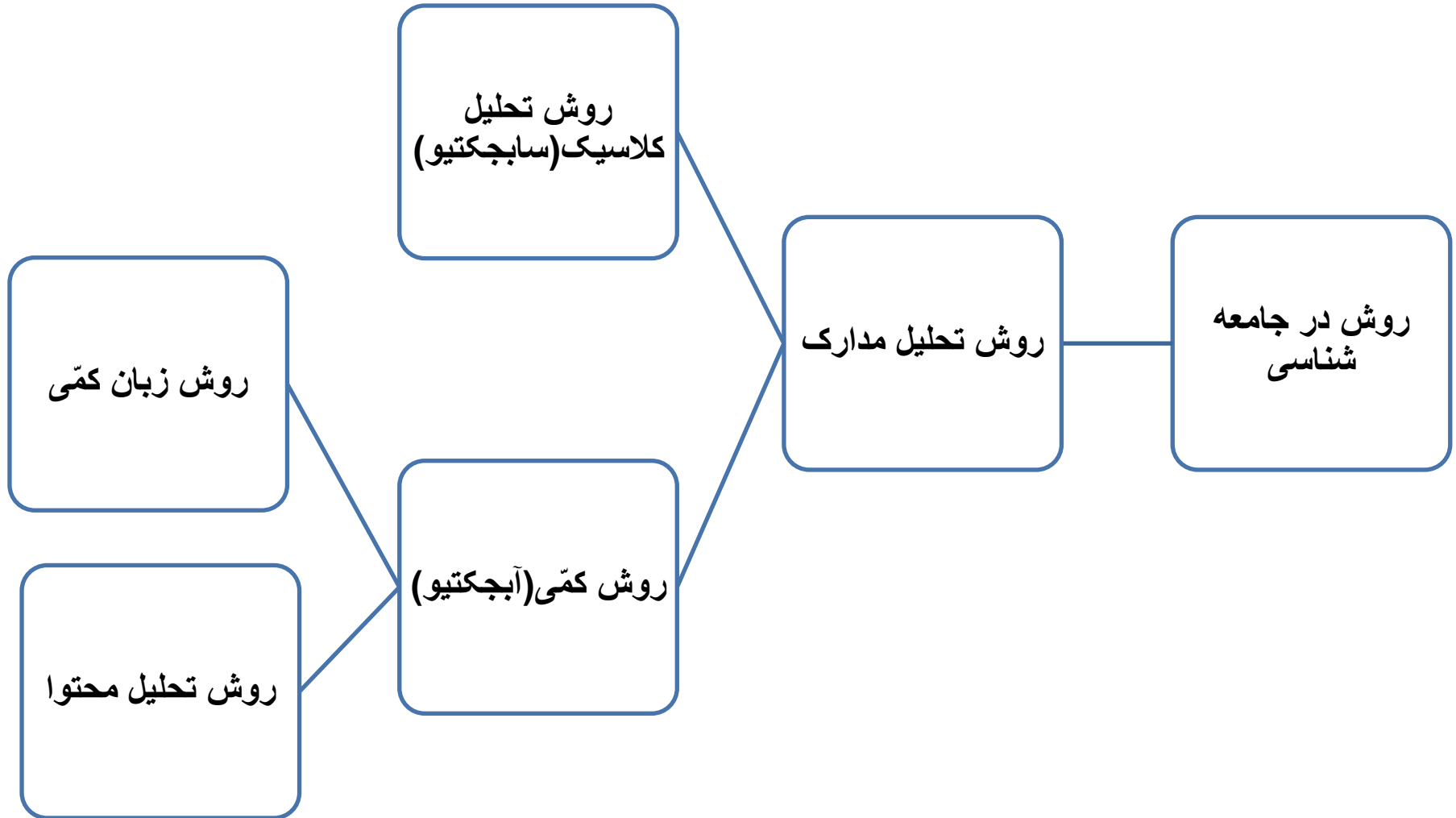
2. روش عینی یا
آفاقی (آبجکتیو)

روش روان
شناسی

روش در روان شناسی



روش در جامعه شناسی



انتقاد تاریخی

روش در علم
تاریخ

هرمنوتیک و روش

- هرمنوتیک و روش
- ما قبلاً در دفتر ششم از این سلسله، مباحث زیادی در مورد هرمنوتیک بیان کردیم. در آنجا بیشتر نگاه ما به هرمنوتیک در مورد لفظ بود که آیا لفظ دارای معنای واحدی است؟ آیا خود گوینده معنایی را اراده کرده؟ آیا لفظ یک معنای نهایی دارد؟ هدف از تفسیر چیست؟ و ما در فهم متن به کجا می‌خواهیم برسیم؟ اما آیا بحث‌های هرمنوتیکی فقط در این حوزه است؟

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

• نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- بنیان گذار هرمنوتیک، یک متأله مسیحی پروتستان به نام شلایرماخر است. از آنجا که آرای وی در کلام بسیار مطرح است، می توان او را یک متکلم مسیحی به حساب آورد. شلایرماخر که یک شخصیت آلمانی بود، در یک فضای خاص فکری قرار داشت. در آن زمان، فضای آلمان، مملو از بحث های کانت بود. کانت به دنبال قواعد عمومی تفکر و اندیشه ی بشری می گشت. شلایرماخر در آن فضا بحثی را مطرح کرد که در زمان خودش چندان مورد توجه قرار نگرفت؛ همانند بسیاری از بحث های نو و تازه که اهمیت آنها در زمان خودشان شناخته نمی شود.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- نکته‌ای که شلایرماخر را به خود جلب کرد، تفسیر مسیحیان از کتاب مقدس بود. او دریافت تفسیر مسیحیان به صورت خاص روی متن خاص است. اگر انجیل لوقا را تفسیر می‌کنند، فقط به تفسیر همان می‌پردازند که ممکن است با تفسیر سایر متون تطبیق نکند. همچنین متوجه شد این تفسیرها ناظر به متن کتاب مقدس و متن دین است. بنابراین تفسیر مسیحیان دو ویژگی دشت از یک سو فقط به متون دینی اختصاص داشت و از سوی دیگر هر تفسیری ناظر به متن خاصی از دین بود.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- در چنین فضایی، شلایرماخر به طرح این بحث پرداخت که آیا اصلاً برای فهم متن، فارق از صاحب آن، قواعدی وجود دارد؟ آیا می‌توان قاعده‌ای را کشف نمود که چگونگی تفسیر متن را بیان نماید؟ یعنی شلایرماخر از همان جایی شروع کرد که مباحث الفاظ علم اصول شروع شد.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- در تاریخ علم اصول اشاره کردیم که مباحث الفاظ شاید قدیمی ترین بخش علم اصول باشد. عمده‌ی مباحث رساله‌ی شافعی (اولین کتاب اصولی در نزد اهل سنت)، در مورد الفاظ است و اگر رساله‌ی هشام بن حکم، یک رساله‌ی اصولی باشد، در مورد همین مباحث الفاظ نوشته شده است. از آن سو وقتی به تاریخ علم اصول می‌نگریم، تا قرن‌ها، حجم اصلی بحث‌های اصولی را مباحث الفاظ تشکیل می‌داده و سایر بخش‌ها در مقایسه با این بخش بسیار کم بوده است. اصولی‌ها در مباحث الفاظ، به دنبال قواعد عمومی ظهورات الفاظ برآمدند تا بفهمند الفاظ به شکل کلی در چه معنایی ظهور دارند. خاستگاه هرمنوتیک هم از همان نقطه‌ای است که علم اصول شروع شد و تقریباً با همان پیش فرض‌هایی است که علم اصول داشت. اگرچه همان طور که شاهد خواهیم بود، بحث شلایرماخر کاملاً با دیدگاه اصولی‌ها یکسان نیست.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- شلایرماخر مثل گذشتگان خود معتقد بود متن معنای مشخصی دارد. در اصطلاح هرمنوتیک به آن معنای مشخص، معنای نهایی گفته می‌شود. هدف، غرض و مسئولیت مفسر، کشف آن معنای نهایی است.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- بعد از شلایرماخر، هرمنوتیک توسط شخصیت دیگری به نام دیلتای پی گرفته شد. در واقع دیلتای کسی بود که شلایرماخر را از بُعد هرمنوتیکی به جهان غرب معرفی کرد. قبل از او شلایرماخر به عنوان یک متکلم مسیحی مطرح و آرای او در کلام مورد توجه بود. دیلتای او را از بُعد دیگر به جهان غرب معرفی کرد. دیلتای بحث شلایرماخر را که فقط مربوط به تفسیر متن و عمدتاً ناظر به متن نوشتاری (کتاب، گفتار، لفظ، نوشته) بود، توسعه داد و از آن به عنوان روشی برای شناخت استفاده نمود. در نظر دیلتای هرمنوتیک قواعدی دارد که در مطلق شناخت قابل استفاده است. هرمنوتیک دیلتای، روش فهم، روش شناخت و روش علم است.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- در دوران دیلتای، پوزیتویست‌ها (فیلسوفان تحصلی) میدان دار صحنه‌ی فلسفه بودند. آنها بسیار بر مسأله‌ی تجربه تأکید داشتند. به همین دلیل هر گزاره‌ای را که قابل تجربه نباشد، فاقد اعتبار می‌دانستند. با پوزیتویست‌ها بحث معیار معناداری به صورت جدی مطرح شد. در نظر آنها معیار معنا داشتن یک عبارت، قابل تجربه بودن آن است. با این وصف جمله‌ی «خدا وجود دارد» یک جمله‌ی بی‌معنا است؛ زیرا نمی‌توان آن را تجربه نمود.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- مقصود آنها از تجربه همان چیزی است که در علوم تجربی مثل فیزیک و شیمی و زیست‌شناسی مطرح می‌باشد. تجربه در آنجا امر محسوسی است که قابل تکرار باشد؛ یعنی بتوان شرایط یک پدیده را دوباره بازسازی نمود تا همان پدیده تکرار گردد. مثل این که فلزی را حرارت می‌دهند، منبسط می‌گردد. در جای دیگر با همین شرایط فلز دیگری تحت حرارت قرار می‌گیرد و آن هم منبسط می‌شود و... بنابراین مقصود از تجربه، آن چیزی نیست که در اصطلاح عرف گاهی به کار می‌رود و مقصود گذراندن یک برهه‌ای از زندگی و مشاهده‌ی بعضی حوادث تاریخی است.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- قابل توجه است که در خود غرب تجربه توسعه معنایی پیدا کرد. بحث تجربه‌ی دینی که ویلیام جیمز و امثال او مطرح کردند برای بیان عدم اختصاص تجربه به موارد خاص بود. آنها در علوم انسانی هم گرایش تجربی را مطرح نمودند و ادعایشان این بود که تجربه در هر علمی به حسب همان علم است. در هر حال، در فضایی که دیلتای زندگی می‌کرد، هنوز این بحث‌ها آن گونه که امروز مطرح است، شکل نگرفته بود.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- دیلتای در مقابل علوم تجربی، اصطلاح دیگری را به کار گرفت که ما در ترجمه‌ی آن اصطلاح آلمانی به فارسی، «علوم معنوی» را جایگزین می‌کنیم؛ اگرچه تعبیر «علوم معنوی» دقیقاً معادل اصطلاح آلمانی نیست. در واقع این اصطلاح آلمانی همان است که بعدها به انسانی‌ها (هیمنیتیز) و بعد از آن به علوم انسانی شهرت یافت و رشته‌های فراوانی پیدا کرد. بنابراین مقصود دیلتای از این علوم تقریباً همان است که امروز علوم انسانی می‌نامیم.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- از بین آنچه در این علوم مطرح می‌شد، تاریخ و روان‌شناسی بسیار مورد توجه ديلتای بود. در آن دوران روان‌شناسی تازه داشت شکل می‌گرفت و در همین دوران بود که شخصیتی مثل فروید مطرح شد. همین‌طور در آن دوره برای آلمانی‌ها بازگشت به تاریخ و شکل‌گیری ملت آلمان بسیار اهمیت داشت. همین اندیشه‌ها بعدها منجر به پیدایش اندیشه‌ی نازی و جنگ جهانی دوم شد. یعنی در واقع یک بحث فلسفی سر منشأ یک بحث سیاسی گشت.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- دیلتای نیز تحت تأثیر این اندیشه در جست-وجوی معیار معنا داری علوم انسانی یا به تعبیر خودش علوم معنوی بود و از میان آنها تاریخ در مقام اول قرار داشت. برای دیلتای اثبات ارزش علمی تاریخ بسیار بااهمیت بود. در آن موقع که پوزیتویست‌ها با معیار خویش، تاریخ را فاقد ارزش می‌دانستند و می‌گفتند: یک حادثه‌ی تاریخی قابل تجربه نیست، نمی‌توان آن را تکرار نمود، بنابراین فاقد اعتبار است. دیلتای با استفاده از بحث شلایرماخر به دنبال راهی برای طرح ارزش علمی می‌گشت. آنچه را که شلایرماخر برای تفسیر متن به کار گرفت، او در علوم انسانی استفاده کرد و هرمنوتیک را به عنوان یک روش برای علوم انسانی معرفی نمود. بدین ترتیب دیلتای می‌گوید: در علوم طبیعی روش شناخت، تجربه است؛ اما در علوم انسانی روش شناخت، هرمنوتیک است.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- دیلتای علی رغم تغییری که در بحث شلایرماخر داد، به نکته‌ی اساسی بحث او پای بند بود. او هم معتقد بود که متن یک معنای نهایی دارد. البته تفسیر خاصی برای کشف معنای نهایی متن ارائه کرد.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- گام بعدی در هرمنوتیک توسط هایدگر صورت گرفت. وی از یک جهت در حوزه‌ی فیلسوفان اگزیستانس قرار می‌گیرد و آرای او در فلسفه مطرح می‌شود و از جهت دیگر، در زمره‌ی بنیان‌گذاران و صاحب‌نظران هرمنوتیک به حساب می‌آید. او توسعه‌ی دیگری به هرمنوتیک داد و شاخه‌ی جدیدی از آن را ایجاد کرد. وی هرمنوتیک را که تا قبل از او نهایتاً در صحنه‌ی معرفت‌شناسی مطرح بود، به صحنه‌ی وجود‌شناسی کشاند و یک بحث فلسفی را به معنای خاص کلمه مطرح نمود. از این رو، به هرمنوتیک هایدگر، هرمنوتیک فلسفی می‌گویند.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- آرای هایدگر برای خود غرب بسیار پیچیده تلقی می‌شده و می‌شود. تنها کتابی که هایدگر به عنوان کتاب نوشته، کتاب هستی و زمان است. بقیه آثار هایدگر سخنرانی یا مقالاتی است که بعضاً به شکل کتاب درآمده است. کتاب هستی و زمان به زبان آلمانی (زبان خود هایدگر) نوشته شد و با این که آرای او بسیار مطرح بود، تا ۲۶ سال هیچ کس نتوانست آن را به هیچ زبان اروپایی ترجمه کند. بعد از آن، دو نفر از شاگردان هایدگر کتاب را برای اولین بار به زبان انگلیسی ترجمه کردند. بر اساس آن ترجمه، ترجمه‌های دیگری هم صورت گرفت؛ و تاکنون سه ترجمه از این کتاب به زبان فارسی منتشر شده است. فیلسوفان غرب در فهم مطالب هایدگر با مشکل جدی مواجه هستند. برای شرق و به خصوص فیلسوفان اسلامی فهم مطالب وی خیلی راحت‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا حرف‌های او بسیار شبیه اصالت الوجودی‌ها (فیلسوفانی چون صدرالمتالین) و بلکه شبیه وحدت الوجودی‌ها (عرفا) است. یک تفسیر خوش بینانه از هایدگر، او را به یک عارف به معنای اسلامی‌اش تبدیل می‌کند و البته یک تفسیر بدبینانه از هایدگر، از او یک ملحد می‌سازد. غربی‌ها اصرار دارند که هایدگر ملحد و منکر خدا است. در حالی که این طرف معتقدند، خدایی را که هایدگر انکار می‌کند، خدای مسیحی است، نه خدا به معنای کلی کلمه.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- تا اینجا خیلی بحث هرمنوتیک، بحث داغی در حوزه بحث‌های فقهی و اصولی و به طور کلی دین شناسانه‌ی ما مطرح نمی‌کند.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- بعد از هایدگر شخصیتی به نام گادامر در عرصه‌ی هرمنوتیک ظاهر می‌شود. وی در سال ۱۹۶۰ میلادی، در ۶۰ سالگی، کتابی منتشر کرد که در آن سعی نمود آرای هایدگر و دیلتای را ترکیب نماید. وی چیزی را ایجاد کرد که به آن هرمنوتیک نسبی گرامی‌گوییم. نتیجه‌ی این هرمنوتیک کاملاً نقطه‌ی مقابل آن چیزی است که هرمنوتیک با آن شروع شده بود. یعنی بر خلاف رأی شلایرماخر مبنی بر این که گوینده مرادی دارد و مخاطب باید آن را کشف کند و به دنبال کشف عمومی متن برود، گادامر قایل شد که متن اصلاً معنای نهایی ندارد.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- در یک تفسیر از سخن گادامر، هر کلامی به تعداد گوینده و مخاطب معنا دارد. بنا بر این تفسیر اگر متکلم برای شصت نفر سخن بگوید، متن شصت و یک معنا خواهد داشت. یکی آن که گوینده می‌فهمد و شصت معنا، متعلق به معانی است که مخاطبان می‌فهمند. طبق مبانی گادامر هیچ یک از ما مثل دیگری نمی‌فهمیم و نه تنها مثل دیگری نمی‌فهمیم، بلکه اصلاً نمی‌توانیم مثل دیگری بفهمیم. در نظر او فهمیدن مثل دیگران محال است. مخاطب هر چند سعی کند نهایتاً یک تفسیر شخصی از سخن گوینده خواهد داشت.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- هرمنوتیک در این صورت نقطه‌ی مقابل بحث‌های ما در علم اصول می‌شود. در اینجا دیگر معنای نهایی متن وجود ندارد. امکان شناخت مراد متکلم و کشف معنای نهایی برای همیشه منتفی می‌شود و کل بحث شکل دیگری پیدا می‌کند.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- تفسیری که ذکر کردیم، تفسیری افراطی از اندیشه‌ی گادامر است و می‌توان در مورد آرای او تفسیر دیگری را نیز ارائه کرد.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- آنچه تا کنون بیان نمودیم، سیری اجمالی از هرمنوتیک بود. اما برای این که تحول هرمنوتیک را از اول تا آنچه به آن منتهی شد، شاهد باشیم، نگاهی دقیق تر به آرای صاحب نظران این علم می اندازیم. البته واضح است در این مجال نمی توانیم همه ی آنچه را که فیلسوفان هرمنوتیک در این زمینه ارائه کرده اند، بیان نماییم؛ بلکه همه ی آنها هم در آنچه مورد نظر ما است، ضرورت ندارد.

نگاهی اجمالی به سیر تحول هرمنوتیک

- عمدتاً فیلسوفان هرمنوتیک آلمانی هستند و هرمنوتیک یکی از دست آوردهای فلسفهی آلمان به شمار می آید. در بین معاصران زمان ما، فیلسوفان غیر آلمانی هرمنوتیک نیز وجود دارند.
- در بحث تاریخ علم اصول، در این مورد تردید کردیم.
- * Geisteswissen - schaften
-
- ** Humanities

هرمنوتیک و روش

- دانشمندان هرمنوتیک در این که واقعاً هرمنوتیک چیست؟ با اختلاف و مشکل مواجه هستند.
- گادامر که بنیان گذار هرمنوتیک نسبی گرا به حساب می آید و کتاب «حقیقت و روش» او از سال ۱۹۶۰ به بعد مرجع هرمنوتیک نسبی گرا است، در این که آیا هرمنوتیک فلسفه است یا منطق، منطق علمی است یا متدلوژی، تعابیر مختلفی دارد.

هرمنوتیک و روش

- یک بحثی که در هرمنوتیک مطرح است این است که آیا متن معنای نهایی دارد؟ به تبع این بحث، بحث‌های روشن‌شناسانه مطرح می‌شود.
- به طور مثال خود هرمنوتیک و روش‌های هرمنوتیکی به عنوان یک روش در علوم اجتماعی مطرح است و الآن بعضی از کتاب‌هایی که در فلسفه‌ی علوم اجتماعی نوشته می‌شود، فقط بر اساس روش هرمنوتیکی به بحث می‌پردازد.

هرمنوتیک و روش

- هرمنوتیک‌ها افراد و گروه‌های مختلفی بودند با تلقی‌های متفاوت. هرمنوتیک‌های کلاسیک یک گونه تلقی داشتند، هرمنوتیک‌های فلسفی مثل هایدگر یک گونه و هرمنوتیک‌های نسبی‌گرا مثل گادامر یک گونه‌ی دیگر. این تلقی‌ها در بحث‌ها و مطالعات علمی تأثیر می‌گذارد.

هرمنوتیک و روش

- به طور مثال اگر کسی مبنای دیلتای را در بحث‌های هرمنوتیکی بپذیرد، باید همانند او در بحث‌های تاریخی بر بازسازی فضای تاریخی گذشته تأکید داشته باشد.

هرمنوتیک و روش

- برای روشن شدن این مثال، اجازه دهید نگاهی اجمالی به اندیشه‌ی دیلتای بیندازیم:
- دیلتای در زمره‌ی فیلسوفان هرمنوتیکی است که آرای شلایرماخر (بنیان‌گذار هرمنوتیک معاصر) را به غرب معرفی کرد. وی در فضایی که علوم انسانی به شدت تحقیر می‌شد و علوم طبیعی تنها علوم معنادار به حساب می‌آمد، روی علوم انسانی بسیار تأکید ورزید و سعی کرد یک پایگاه عینی برای آن علوم پیدا کند و به آنها معنا و اعتبار بخشد. تاریخ برای دیلتای در آن زمان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود.

هرمنوتیک و روش

- از جمله مبانی دیلتای که در بحث‌های تاریخی بسیار مهم است، این است که تفاوت انسان‌ها به موقعیت تاریخی آنها است. وی معتقد است تفاوت یک شخص با شخص دیگر صرفاً به موقعیتی برمی‌گردد که در تاریخ پیدا کرده است. اگر این موقعیت برای شخص دیگر هم فراهم بود، او هم عیناً همان می‌شد.

هرمنوتیک و روش

- پس تفاوت هیتلر با حافظ به موقعیت آنها در تاریخ ارتباط دارد. اگر شخص حافظ در موقعیت هیتلر قرار می‌گرفت، هیتلر می‌شد و اگر شخص هیتلر در موقعیت حافظ قرار می‌گرفت، حافظ می‌شود. در نگاه دیلتای هویت انسانی، یک هویت مشترک است و فقط تفاوت‌هایی که انسان‌ها در موقعیت‌های تاریخی پیدا می‌کنند، باعث می‌شود آنها با هم اختلاف داشته باشند.

هرمنوتیک و روش

- این دیدگاه دیلتای موجب می شود که وی در تحلیل تاریخ و تحلیل یک متن نیز نقطه نظر خاصی داشته باشد. بنا بر نظر وی اگر ما شواهد تاریخی را جمع آوری کنیم و بتوانیم فضایی را که یک نویسنده، یک سیاستمدار، یک دانشمند و... در آن می زیسته، بازتولید و بازسازی نماییم، آن موقع می توانیم همانند آن نویسنده یا سیاستمدار یا دانشمند بیندیشیم و همانند او بفهمیم و در نتیجه از منظر او به عالم نگاه کنیم.

هرمنوتیک و روش

- به عبارت دیگر اگر کسی این مبنای ديلتای را بپذیرد، باید در بحث‌های تاریخی بر بازسازی فضای تاریخی گذشته تأکید ورزد و برای این کار باید اسناد را ارزیابی کند و آنها را کنار یکدیگر قرار دهد و ارتباط بین آنها را کشف نماید. در صورت موفقیت، فضایی را که یک شخصیت تاریخی در آن زیست می‌کرده، شناسایی می‌کند و می‌تواند در یابد که او چه خصوصیات و خصلت‌هایی داشته است.

هرمنوتیک و روش

- امروزه هرمنوتیک در زمره روش‌های غیر تجربی و غیر پوزیتیویستی قرار دارد که جوهره اصلی آن را «معنا»، «ارتباط» و «فهم» تشکیل می‌دهد و حال آنکه جوهره روش‌های تجربی و پوزیتیویستی «علت»، «مشاهده» و «تبیین» است.

هرمنوتیک و روش

- تمایز میان «معنا» و «علت» و یا تمایز میان «فهم» و «تبیین» از جمله مباحث بنیادین فلسفه علم محسوب می‌شوند که هر چند سر منشأ آن را می‌توان در افکار ابن خلدون (با طرح مقوله عصبیت و علم اجتماع) و ویکو (با تمایز میان شناخت مقولات تاریخ و فرهنگ از یکسو و طبیعیات از سوی دیگر) و وبر (با طرح روش تفهیمی در علوم انسانی و رفتن به پس اعمال و کنش‌های اجتماعی) جست‌وجو نمود، ولی تصریح به این تمایز و نهادینه کردن آن در عرصه علم هرمنوتیک و قرار دادن علم هرمنوتیک به عنوان مبنای علوم انسانی بیش از همه مرهون افکار ویلهلم دیلتای (۱۹۱۱-۱۸۳۳) است و به همین سبب است که او را «پدر علوم انسانی جدید» خطاب کرده‌اند.

دو نکته

- دو نکته
- تا کنون به صورت مجمل با روش‌های علوم مختلف آشنا شدیم. اینک باید به دو نکته که به عنوان نتیجه بیان می‌نماییم، توجه کنیم:

حضور منطق در تمامی دانش ها

- حضور منطق در تمامی دانش ها
- ۱. اگر مجموعه‌ی علوم را در نظر بگیریم، درمی‌یابیم که قالب‌های اندیشه در تمامی آنها، خارج از قالب‌هایی که در منطق مطرح شده، نیست.
- مقصود از قالب همان صورت است که در منطق به کار می‌بریم. صورت‌های مطرح در منطق، قیاس و استقراء و تمثیل است.

حضور منطق در تمامی دانش ها

- به عبارت دیگر تمام علوم با همه‌ی تنوع و تفاوت‌هایی که دارند، به هر حال در جوهر و گوهر خودشان با یکی از این صورت‌ها به اندیشه می‌پردازند. یا از قیاس بهره می‌برند یا از استقراء و یا احیاناً از تمثیل.

حضور منطق در تمامی دانش ها

- البته ممکن است مبانی موجود در یکی از این صورت‌ها در مکاتب و دیدگاه‌های مختلف متفاوت باشد. به عنوان نمونه همان طور که قبلاً هم بیان کردیم، از نظر منطق ارسطویی، استقراء هیچ گاه مفید یقین نیست؛ مگر این که استقراء تام باشد. اما کسانی مثل شهید صدر بر این عقیده‌اند که استقراء مفید یقین است.

حضور منطق در تمامی دانش ها

- مبنای شهید صدر ممکن است در منطق کلاسیک مطرح نباشد یا پذیرفته نشده باشد؛ اما این صورت - یعنی خود استقراء - مطلبی است که به هر حال در منطق کلاسیک مطرح شده است و استقرایی که شهید صدر در مورد آن بحث می‌کند و مبانی‌اش را تبیین می‌نماید، همان استقرایی است که منطق ارسطویی به آن پرداخته است.

حضور منطق در تمامی دانش ها

- منطق ارسطویی می گوید: استقراء مفید یقین نیست و منظورش از یقین، یقین ریاضی و منطقی است. شهید صدر هم همین را می پذیرد و می گوید: یقین ریاضی و منطقی هیچ گاه از استقراء به دست نمی آید؛ اما در عین حال نوع دیگری از یقین برای استقراء ممکن است که از قبیل یقین روان شناختی - یقینی که وابسته به شخص صاحب یقین باشد - نیست.

حضور منطق در تمامی دانش ها

- پس یقین حاصل از استقراء در نظر شهید صدر نه یقین روان شناختی مثل قطع قطاع است و نه یقین منطقی و ریاضی.
- آن یقینی که شهید برای استقراء ثابت می کند، یقین عینی یا آبجکتیو - مقابل یقین ذهنی یا سابجکتیو یا روان شناختی - است.

حضور منطق در تمامی دانش ها

- با وجود این تفاوت بین مبانی شهید صدر و مبانی منطق کلاسیک، خود استقراری که مطرح است، همان استقرار ارسطویی است. پس مبانی فلسفی و مبانی معرفت شناختی قالب‌هایی که در منطق کلاسیک مطرح شده، ممکن است مورد نقد و حتی انکار واقع شود؛ اما اگر قالب‌هایی را که برای اندیشه وجود دارد - حتی در همین نقدها و همین ابطال‌ها - دوباره مطالعه کنیم، بر اساس معیارهای منطقی، خالی از همان قالب‌های عرضه شده در منطق نیست.

حضور منطق در تمامی دانش ها

- همین طور ممکن است شکلی از یک قالب در یک علم و شکل دیگری از آن در علم دیگر مورد استفاده قرار گیرد. به طور مثال ما در علوم طبیعی از استقراء بهره می‌گیریم: چند پدیده‌ی جزئی را مشاهده می‌کنیم و از آنها یک نتیجه‌ی کلی به دست می‌آوریم. سپس با آن نتیجه‌ی کلی به پیش بینی آینده می‌پردازیم و دوباره پیش بینی را مورد آزمون قرار می‌دهیم تا نتیجه‌ی کلی خود را مورد تأیید قرار دهیم. این شکل از استقراء است.

حضور منطق در تمامی دانش ها

- شکل دیگری از استقراء را در ریاضیات به کار می‌گیریم و می‌گوییم اگر این معادله برای «N» درست باشد و برای «N+1» هم درست باشد، آن موقع برای هر مقداری صحیح است. این استقراء ریاضی ممکن است در یک تحلیل واقعاً به همان استقرایی که در منطق است باز گردد و ممکن است در تحلیل دیگری به قیاس بازگشت نماید؛ اما در هر حال شکل جدیدی از صورت و قالب اندیشه نخواهد بود.

نقش روش شناسی در دانش ها

- نقش روش شناسی در دانش ها
- ۲. آنچه در متدلوژی صورت می گیرد، این است که ما دریابیم مقدمات استدلال های یک علم - که در قالب قیاس هستند و یا در قالب استقراء و یا احیاناً در قالب تمثیل - چگونه به دست می آیند و چگونه مورد استفاده قرار می گیرند؟
- اجازه دهید مطلب خود را در قالب یک مثال توضیح دهیم:

نقش روش شناسی در دانش ها

- در روش شناسی علوم تجربی ما به این جهت توجه می‌کنیم که مقدمات فکر چگونه به دست می‌آید و این مقدمات به چه صورت (صورت به معنای منطقی) در فکر به کار می‌رود.

نقش روش شناسی در دانش ها

- مثلاً بر اساس یک سری مشاهدات یا تجربیات، اطلاعاتی را به دست می آوریم. این مشاهدات و تجربیات، مقدمات ما است.
- اما همین نکته که خود این مشاهدات یا تجربیات چگونه صورت می گیرد و چگونه در علم فیزیک یا شیمی یا زیست شناسی یک مشاهده یا یک تجربه را انجام می دهیم، یک بحث متدلوژی و روش شناسانه است.

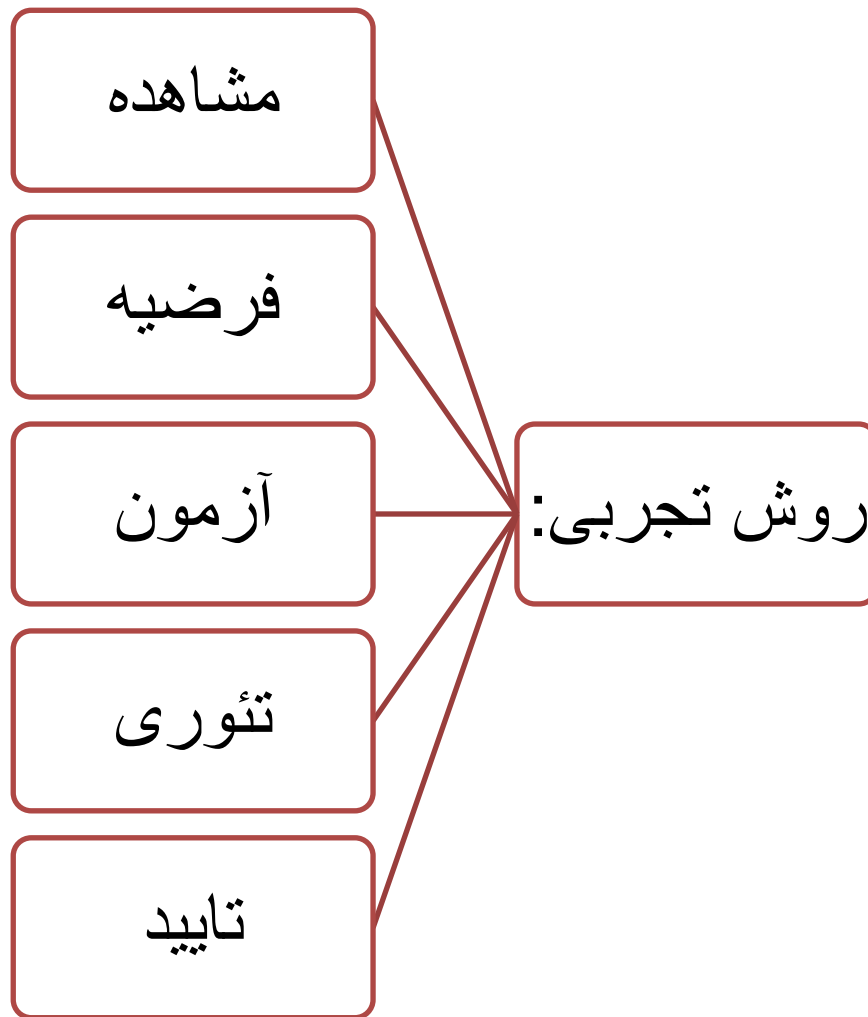
نقش روش شناسی در دانش ها

- همین طور این که چگونه از این مشاهدات استفاده می‌کنیم و فرضیه‌ای به دست می‌آوریم که یک امر کلی‌تر است و شامل موارد مشاهده نشده هم می‌شود، باز یک بحث روش شناسانه است. در واقع یک عالم تجربی در اینجا از استقراء ناقص بهره می‌جوید.

نقش روش شناسی در دانش ها

- خود این فرضیه مقدمه است برای پیش بینی، همان گونه که مشاهدات، مقدمه‌ی فرضیه بود. پس از پیش بینی هم نوبت به آزمون می‌رسد و همه‌ی اینها در واقع مراحل است که در یک علم تجربی به کار می‌بریم و ما برای همه‌ی اینها یعنی هم برای دریافت و دسترسی به مقدمات و هم در نحوه‌ی چینش و استفاده از مقدمات و هم در کنار هم گذاشتن صورت‌های مختلف استدلال، بحث‌های روش شناسانه داریم.

روش در علوم طبیعی



نقش روش شناسی در دانش ها

- در واقع وقتی دقت می کنیم درمی یابیم مجموعه ای از صورت های مختلف - چه استقراء و چه قیاس و چه حتی تمثیل - را در کنار هم یا در طول هم مورد استفاده قرار می دهیم تا به یک نوع نتیجه گیری برسیم و این مطلب مورد مطالعه ی متدلوژی یا روش شناسی قرار می گیرد.

نقش روش شناسی در دانش ها

- بله کار مطالعه‌ی قالب‌های فکر، کاری است که منطق انجام می‌دهد؛ اما این که در یک علم به چه شکل مقدمات فکر پیدا می‌شوند و به چه شکل این مقدمات مورد استفاده قرار می‌گیرند - یعنی در چه قالب‌هایی مورد استفاده قرار می‌گیرند - کاری است که در متدلوژی مورد توجه قرار می‌گیرد.

نقش روش شناسی در دانش ها

- البته هر دو - چه منطق و چه متدلوژی - در این جهت با همدیگر مشترک هستند که به واقع نمایی قالبها توجه دارند. منطق قالبهایی را شناسایی و عرضه می کند که واقع نما باشد.

نقش روش شناسی در دانش ها

- به عبارت دیگر میزان واقع نمایی قالبها را هم تعیین می کند. از این رو، ما در منطق می خوانیم: قیاس با فلان شرایط مفید یقین است، استقراء ناقص هیچ گاه مفید یقین نیست، و تمثیل افاده ی یقین نمی کند. این در واقع ارزیابی قالبها و صورت های فکر است به لحاظ میزان واقع نمایی. همین کار را در متدلوژی هم انجام می دهیم. یعنی بررسی می کنیم که اگر به فلان روش مشاهده یا تجربه کنیم یا اگر به فلان روش در ریاضیات تحلیل کنیم، تا چه حد واقع نما است و تا چه حد آنچه را که در بیرون هست و عینیت دارد، نشان می دهد.

نقش روش شناسی در دانش ها

- در نظر منطق ارسطویی استقراء تام به قیاس بازگشت می کند و در واقع اصلاً استقراء نیست. پس این گونه نیست که عبارت «استقراء مفید یقین نیست» به استقراء تام تخصیص خورد باشد. به بیان دیگر استقراء تام تخصصاً خارج است نه تخصیصاً.
- در این یقین، حالات روحی شخص باعث می گردد که وی زود به یقین برسد.

نقش روش شناسی در دانش ها

- ناگفته نماند که عینیت - یا به تعبیر فلسفی نفس الامر اشیاء - در علوم مختلف متفاوت است. نفس الامر علوم ریاضی، یک امر ذهنی است؛ زیرا مفاهیم ریاضی خودشان حالت انتزاعی و ذهنی دارند. بنابراین وقتی در متدلوژی علم ریاضی صحبت از میزان واقع نمایی یک روش می‌کنیم، می‌خواهیم دریابیم که به چه میزان این روش می‌تواند از آن نفس الامر ریاضی حکایت و به اصطلاح آن را مکشوف نماید.

نقش روش شناسی در دانش ها

- آنچه تا کنون به صورت مجمل و مختصر بیان کردیم، برای آنچه مورد نظر ما در این بحث است، کافی است. بیشتر از این مقدار ما را با بحث‌های دیگری در معرفت شناسی درگیر می‌نماید؛ چرا که بین معرفت شناسی، روش شناسی و وجود شناسی ارتباطی وجود دارد. روش شناسی به دنبال دستیابی به روش‌هایی است که با آنها بتواند به استدلال صحیح و در نتیجه به حقیقت برسد. وقتی سخن از دستیابی به حقیقت به میان آید، بلافاصله با سؤالات معرفت شناسانه روبه‌رو می‌شویم که چه معرفتی مطابق با واقع است، اصلاً مطابق با واقع به چه معنا است و... و خود این بحث‌ها با بحث‌های وجود شناسانه هم درگیر خواهد شد که اصلاً واقع چیست و خود معرفت به عنوان یک واقعیت چیست و... که شرح و تفصیل این مطالب مجال دیگری می‌طلبد.